

## نکاتی در مورد مفهوم فدرالیزم

### بخش سوم

چرا جریانات به اصطلاح چپ (یا سابقاً چپ) کرد، در این شرایط نسخه فدرالیزم را برای مردم ستمدیده گرد می نویسند؟

این تجزیه و تحلیل ها را که می توان برخورد های «سیخکی» نامید، هر چند گاهی جریانات بورژوا-ناسیونالیست از آستین بیرون می کشند تا در برابر سیاست های امپریالیزم (که آن ها را به بازی نمی گیرد) برای خود توجیه و تفسیری دل خوش کُتک داشته باشند. این خاصه جریانات کُرد نیست؛ چند سال پیش شاهد موجی از توجیهات بخش های دیگری از بورژوا-ناسیونالیست های ایران (خصوصاً خارج کشور) در رابطه با پدیده «مدرنیزم و مدرنیته» بودیم!

سروصدا به پا کردن در زمینه ایجاد فدرالیزم در کُردستان به وسیله جریانات بورژوا-ناسیونالیست آن منطقه صرفاً بهانه ای است برای ساختن چهره ای «مبارز» و «انقلابی». اینان که مستقیم یا غیرمستقیم خط سیاسی خود را از مارکسیزم انقلابی جدا نموده و همواره در پی لیسیدن ته کاسه امپریالیزم هستند، نیاز به ارائه موضع و دیدگاهی دارند که بتواند لااقل تا حدودی اعمال آن ها را برای مردم کُرد توجیه کند.

اتفاقات اخیر در عراق و خصوصاً موقعیت آقای جلال طالبانی در دستگاه دولت دست نشاتده عراق که به شدت خود او و همقطارانی مانند مسعود بارزانی و عبدالله مهتدی را به اوج رضایت رسانید، علاوه بر منافع شخصی که طبیعتاً برای این گونه افراد اصلی تعیین کننده است، مهر تأییدی بود بر دیدگاه شبه مانویستی آن هایی که شرایط کشورهای جهان سوم را در مقایسه با کشورهای صنعتی غرب متفاوت دیده و معتقد است که در کشورهای جهان سوم نظام سرمایه داری حاکم نیست و این

کشورها در مرحله پیشا سرمایه داری بسر می برند و در نتیجه برای مبارزه بر علیه ستم طبقاتی در این کشورها، اول می باید انقلاب دموکراتیکی را به دست طبقه کارگر و زحمتکشان صورت داد و حکومت بورژوا-ناسیونالیستی را به قدرت رساند تا پس از آن بتوان طبقه کارگر را سازمان داده و بر علیه حکومت بورژوایی که خود بر سر کار نهادند، بلند کرد و در این مقطع است که می توان دست نظام سرمایه داری و امپریالیزم را از این کشورها قطع نمود. این دیدگاه که به تئوری «انقلاب دو مرحله ای» معتقد است، مرحله اول را انقلاب دموکراتیک و مرحله دوم را انقلاب سوسیالیستی می نامد.

به زعم این آقایان، همکاری جلال طالبانی با آمریکا در درون رژیم عراق، قدمی است در راه خط سیاسی آن ها که سال های سال در پی رسیدن به آن در آرزو نشسته بودند؛ سیاستی که آن ها را به سوی انقلاب دموکراتیک سوق داده و لابد با انقلاب دموکراتیک خود این آقایان در رأس آن حکومت بورژوایی ملی مورد نظرشان خواهند نشست و از آن پس زمینه را برای مبارزه در راه رسیدن به انقلاب سوسیالیستی مهیا می سازند!!

این دیدگاه که در اروپای قرن ۱۸ و ۱۹ یعنی زمانی که نظام فئودالی در حال برچیده شدن و نظام سرمایه داری در حال قدرت گرفتن بود، دیدگاهی انقلابی به شمار می آمد و بورژوازی ملی در آن زمان چون ماهیت انقلابی داشت و در مبارزات توده ای می توانست نقش انقلابی را به عهده بگیرد، بود که «جمهوری دموکراتیک ملی» با ماهیتی انقلابی بوجود می آمد، تاریشه قدرت فئودال ها و نظام های سلطنتی وابسته به آن ها را قطع کرده و توده های رعیت را از زیر یوغ ملاکین بیرون آورده و آزادشان سازد (بماند که این مردم از زیر یوغ ملاکین بیرون آمده و به زیر یوغ سرمایه داران رفتند)؛ در آن مقطع این قدمی مترقی در تاریخ بشر بود و همان طور که گفتیم این وجود رشد صنایع و در نتیجه آن وفور مواد غذایی، دارویی و سایر

مایحتاج انسان در نظام سرمایه داری است که شرایط را برای انقلاب سوسیالیستی مهیا می سازد.

اما امروزه، نظام سرمایه داری جهانی بر کل کشورهای جهان سلطه داشته و کلیه نظام های جهانی یا خود بخشی از امپریالیزم هستند و یا رژیم های بورژوایی هستند که مستقیم یا غیرمستقیم اهداف امپریالیزم را (که جدا از امیال و منافع خودشان نیست) دامن زده و حفظ می کنند. به همین دلیل بورژوازی هیچ کشوری امروزه به عنوان یک نیروی انقلابی نمی تواند در صف انقلابیون سوسیالیست قرار گیرد. بلکه بالعکس، توده مردمان زحمتکش و ستمدیده هر کشوری در هر نقطه ای از جهان برای نابودی نظام سرمایه داری، باید اول با نظام سرمایه داری داخلی خود به مبارزه برخاسته و سپس در این راستا (یعنی در صورت پیروزی در این مرحله) است که مجبور می شوند با دسیسه های علنی و پنهانی امپریالیزم نیز دست و پنجه نرم کنند، زیرا که در این مرحله امپریالیزم نیز که منافع خود را در محل به خطر می بیند، در پی کمک به بورژوازی شکسته خورده ای می شتابد که مانند مار زخمی آماده حمله می باشد. از این رو، برای حفظ انقلاب می باید دائماً به دفع دسیسه های بورژوازی داخلی و امپریالیزم شتافت.

لذا در چنین مرحله ای فرق نمی کند که چه کسی یا جریانی در رأس نشسته باشد، حتا اگر آقای جلال طالبانی باشد، باز هم خصلت ارتجاعی یافته و خود نه تنها زمینه را برای «انقلاب دموکراتیک» مهیا نمی سازد که تماماً در دامان سیاست های امپریالیزم افتاده و مجبور به خیانت به مردم خود می شود. در چنین شرایطی که بورژوازی ملی ماهیت ارتجاعی و ضدانقلابی دارد، مسلماً قادر به پیاده کردن مطالبات دموکراتیکی نظیر حل مسئله ملی نیست.

در مورد کُردستان این مسئله هیچ فرقی با سایر ملت ها ندارد. جریانات بورژوا-ناسیونالیست کُردستان چون در این مرحله خصلت ارتجاعی بودن خود را با سیاست هایی که در پیش گرفته اند، به اثبات رسانیده اند، قادر به حل مسئله ملی در

کُردستان نمی باشند. حل مسئله ملی در کُردستان در گرو مبارزات طبقاتی توده مردم کُردستان با بورژوازی خود، بورژوازی مرکزی و امپریالیسم است. به عبارت دیگر دست یابی به مطالبات دموکراتیکی مانند حل مسئله ملی و گرفتن حق تعیین سرنوشت شان با مبارزه رهایی بخش طبقه کارگر کُردستان بر علیه نظام سرمایه داری گره خورده و به این دلیل بود که در بخش پیش آمد که تنها متحدین راستین انقلابیون سوسیالیست کُرد، طبقه کارگر کشورهای مربوطه است. همان طور که در پی جنگ آمریکا با رژیم صدام حسین در سال ۱۹۹۱ مردم کُردستان عراق بر علیه رژیم عراق دست به قیام مسلحانه زدند، به همین ترتیب هم اگر در یکی از این کشورها انقلاب سوسیالیستی صورت گیرد، بلافاصله بر کُردستان آن کشور و طبقه کارگر سایر کشورهای منطقه، خصوصاً سایر مناطق کُردستان تأثیر مستقیم گذاشته و مردم بلافاصله دست به قیامی دیگر که منجر به انقلاب شده خواهند زد. در این زمان است که حل مسئله ملی به خصوص از طریق حق تعیین سرنوشت و نه خودمختاری مطرح می گردد. به این ترتیب حل مسئله ملی با مبارزه ضد نظام سرمایه داری و در اتحاد با مبارزه طبقاتی کارگران سایر مناطق به حقیقت می پیوندد.

جریانات بورژوا-ناسیونالیست کُردستان که به خاطر کوشش در جهت حفظ منافع لحظه ای خود، حتا دست از مبارزات انقلابی گذشته خود برداشته و به جرگه امپریالیسم پیوسته اند، قادر به اقرار به این واقعیات نبوده و مصرانه در پی گمراه کردن اذهان توده های کُرد هستند. اما زحمتکشان انقلابی کُرد به خوبی به این درک رسیده و در عمل نشان داده اند که گول این گونه سیاست های عوام فریبانه را نخورده و آگاهانه در پی سازماندهی خود برای یک انقلاب سوسیالیستی بوده و رهبری این انقلاب را نیز به دست خود خواهند گرفت.

## ریشه تاریخی نارسایی های رهبران ناسیونالیست کُردستان

پس از پایان جنگ جهانی در سال ۱۹۱۸، سیاست امپریالیزم علیرغم ادعایش، منزوی کردن اتحاد جماهیر شوروی و متلاشی کردن کلیه جنبش های رهایی بخش بود. از جمله ادعای آن مبنی بر به رسمیت شناختن استقلال کُردستان بود که در عمل به تقسیم کُردستان بین پنج کشور احاطه کننده آن تمام شد. سیاست تقسیم کُردستان در کنفرانسی در سال ۱۹۲۰ با حضور کشورهای انگلستان، ایالات متحده آمریکا، فرانسه و ایتالیا و نظارت نمایندگانی از چند کشور کوچک از جمله کُردستان، به تصویب رسید که در آن کُردستان بین ایران، عراق، سوریه، ترکیه و ارمنستان شوروی تقسیم شد. نمایندگان کُرد از میان رهبران ناسیونالیست و بورژوا و خرده بورژوا «کمیتة استقلال کُردستان» و «جمعیت تعالی کُردستان» به رهبری «ملاسعید» انتخاب شده بودند که به هیچ وجه شایستگی دفاع از مطالبات اصلی مردم کُرد را مبنی بر استقلال و حق تعیین سرنوشت نداشته و به سیاست امپریالیست ها تن دادند.

از آن زمان تا کنون مبارزات آزادی بخش مردم کُرد همواره تداوم داشته، اما هرگز متحدانه نبوده است. برای مثال در سال های بین ۱۹۲۵ و ۱۹۳۸ مرکز مبارزات در کُردستان ترکیه و در سال های بعد از آن تا سال ۱۹۴۳ در کُردستان عراق و سپس به کُردستان ایران انتقال یافته و تا شکست جمهوری مهاباد ادامه یافت. این مبارزات بار دیگر در سال ۱۹۶۱ آغاز و تا سال ۱۹۷۵ با قدرت هر چه تمام تر در کُردستان عراق جریان داشت، تا این که انقلاب ۱۹۷۸ ایران به وقوع پیوست. از آن زمان برای چند سالی این مبارزات به ایران و سپس به ترکیه و عراق انتقال یافت. این همه در شرایطی صورت گرفته که جنبش مردم کُرد با وجود اهداف ضدسرمایه داریش، همواره فاقد یک رهبری انقلابی و سوسیالیستی بوده و رهبران بورژوا و خرده بورژوا آن نه تنها هرگز موفق به ایجاد یک اتحاد عمل سراسری نشدند که در حقیقت هر بار جنبش را به شکست کشاندند.

برای مثال از سال ۱۹۴۳ در کردستان عراق، جنبش مسلحانه ای به رهبری بارزانی نضج گرفت که در سال ۱۹۴۵ به دست نیروهای عراق و پشتیبانی انگلستان به شدت سرکوب گردید. در این حمله، صدها شهر و روستا نابود گردید و بخش پهناوری از کردستان به محاصره درآمد. در نتیجه این حمله عده ای از زمین داران و رهبران مذهبی به حکومت مرکزی عراق پیوسته و این عمل باعث عقب نشینی انقلابیون کرد به منطقه کردستان ایران گردید. در آن زمان ارتش شوروی هنوز در آن منطقه بود و با کمک آن ها «جمهوری دموکراتیک کردستان» (جمهوری مهاباد) ایجاد گردید. وقتی ارتش شوروی از آن منطقه خارج شد، ارتش ایران به جایش وارد منطقه گشته و در دسامبر ۱۹۴۶ این جمهوری را به طور کلی منهدم ساخت.

شکست قیام بارزانی، نقطه عطفی در ماهیت مبارزاتی مردم کردستان بود، به این نحو که این شکست به معنای خاتمه رهبری جنبش آزادی بخش کردستان به دست زمین داران بزرگ بود. این رهبری که در اصل هیچ گونه برنامه انقلابی برای رسیدن به اهداف توده های کرد نداشت، با تحمیق توده ها از نیرو آن ها برای رسیدن به امیال و منافع طبقاتی خود بهره می جست. کشمکش های مابین طوایف باعث منزوی کردن قیام های انقلابی دهقانان کرد به دست حکومت وقت عراق می گردید و از آن جایی که در آن زمان تمام انقلابات از روستاها سرچشمه می گرفت، روابط بین این روستاها و نقش رهبری آن ها، تأثیر تعیین کننده ای بر روند هر انقلاب می گذاشت. شکست قیام بارزانی در واقع پایان این دوره را قلم زد. از این پس به مدت شانزده سال در کردستان قیامی صورت نگرفت و این فرصت در ساختن کادرهای انقلابی قیام سال ۱۹۶۱ به کار رفت.

در نتیجه تقسیم کردستان با کمک امپریالیسم انگلستان و فرانسه بود که حکومت های ایران، عراق، ترکیه و سوریه توانستند بخشی از کردستان را به دست آورند. این عمل البته به سادگی انجام نگرفته و بدون مقاومت مردم کرد نبود، بلکه

اول از طریق حملات نظامی به تسلیم شدن این مردم منتهی شد و بعد هم البته از طریق تبلیغات و از بین بردن فرهنگ و سنت ملی آن ها. هدف نهایی امپریالیزم از این عمل که به پیوستن کُردستان به بازار جهانی انجامید، دست اندازی و چپاول منابع زیرزمینی آن منطقه که مساوی با نابودی اقتصاد کُردستان و وابستگی توده کارگر و دهقان کرد به امپریالیزم از طریق رژیم های حاکم در این کشورها بود. شهرهایی مانند کرکوک و خانقین با کشیدن یک جاده و راه آهن به مناطق مرکزی و جنوبی عراق متصل شدند. بخش دیگری از این خطوط، دهاتی را که مراکز کشت تنباکو، گندم، میوه جات و پرورش دام بود، به شهرهای مرکزی متصل می ساخت. این کار باعث تضعیف دهقانان کوچک و قدرت گیری رژیم عراق گردید که به این ترتیب غارت و چپاول مردم دهات کُردستان را آسان تر می ساخت.

این تغییرات باعث از بین رفتن نظام اقتصادی - اجتماعی سنتی و ایجاد ساختار جدیدی گردید که در آن تضاد بین صدها هزار دهقان و کارگر فقیر در یک طرف و عده معدودی ملاک و تاجر (که از طرف حکومت مرکزی حمایت می شدند) در طرف دیگر، رو تشدید می گذاشت. در نتیجه در یک طرف کارگران در صنایع مدرن تحمیلی کار می کردند و در طرف دیگر دهقانان کوچک هنوز با وسایل اولیه مشغول کشاورزی و دامداری بودند. این امر به هر حال باعث رشد جمعیت شد به طوری که طی ده سال جمعیت مردم کُرد دو برابر گردید. این ازدیاد جمعیت به رشد مبارزاتی در شهرها در طول دهه ۱۹۳۰ کمک کرد. قیام سپتامبر ۱۹۳۰ در سلیمانیه از جمله این قیام ها بود که پایگاهی دانشجویی، پیشه وری و پرولتری داشت. اما تا سال ۱۹۴۰ طول کشید تا این قبیل گروه ها عملاً توانستند در جنبش مردم کُرد تأثیر بگذارند. در این مرحله بود که «حزب دموکرات کُردستان» در ماه اوت سال ۱۹۴۶ تأسیس گردید.

از طرف دیگر، حزب کمونیست عراق در سال ۱۹۳۴ تأسیس شده بود و جوانان شهری کُرد را جذب خود می ساخت. در سال ۱۹۴۰ سازمان های کمونیستی در

اردبیل، سلیمانیه و سایر شهرهای بزرگ ایجاد گردید. اما نهایتاً موضع حزب کمونیست عراق در زمینه مسئله ملی، باعث جدایی این جوانان از آن حزب شد. اولین کنگره حزب کمونیست عراق در سال ۱۹۴۵ برگزار شد. در این کنگره مواضع یوسف سلمان به عنوان «منشور ملی» ارائه گردید که به عنوان اصل ثابت باقی ماند. در این منشور، از اقلیت کُرد نامی برده نشده بود، زیرا که کُردها در چارچوب تعریف استالین از یک اقلیت ملی نمی گنجدند. اگر چه حزب کمونیست عراق تقسیم کُردستان را عامل غیرممکن بودن ایجاد دولت کُردستان می دید، ولی این تقسیم به هیچ وجه نمی تواند منکر وجود مردم کُرد باشد. بلکه برعکس این تقسیم همیشه زمینه ای برای مقاومت مشترک مردم کُرد بر علیه سیاست های امپریالیسم بوده است. در نتیجه شعار حفظ جدایی کُردستان، برای حفظ منافع بورژوازی مرکزی و امپریالیسم است، نه توده مردم کُرد.

در این راستا ملاحظه شده است که به طور طبیعی جهت گیری مبارزات توده ای کُردستان همیشه تمایلی متفاوت با اهداف رهبری جریانات بورژوا و دموکرات آن منطقه را نشان داده و در اوج مبارزات، آمادگی توده ای برای مقابله با نظام سرمایه داری به طور کلی مشهود گشته است، نمونه اخیر آن، قیام سال ۱۹۹۱ کُردهای عراق بر علیه رژیم صدام می باشد. این برخورد در نفس عمل گویای شناخت توده های کُرد از ماهیت رژیم های کشورهای محصور کننده کُردستان می باشد. وابستگی رژیم های ترکیه و سوریه هم به امپریالیسم قرن ها است که ادامه داشته و دیکتاتوری حاکم بر آن ها فشار بر اقلیت ملی کُرد را همواره تشدید کرده است.

### خط انقلابی در مبارزات رهایی بخش مردم کُرد

به عنوان یک اصل، سوسیالیست های انقلابی می باید در پی ایجاد اتحاد طبقاتی بین پرولتاریای اقلیت های ملی و پرولتاریای بخش مرکزی باشند. در این چارچوب حمایت از جدایی یک اقلیت ملی از کشور مرکزی نگنجدیده و لذا نباید از آن

حمایت نمود. این اصل به طور کلی و بدون در نظر گرفتن شرایط و در تنوری درست است. منتهی در عمل، مسائل همیشه به این حد سفید یا سیاه نیستند، بلکه یک وضعیت همان طور که در مثالی که در بخش دوم آورده شد، نشان داده شد، می تواند در دو حالت مختلف، دو شکل و معنی مختلف و کاملاً متضاد به خود بگیرد. تشخیص این حالت از جمله وظایف خطیر رهبری یک انقلاب سوسیالیستی است. در کُردستان هم مانند هر یک از کشورهای اطراف، مردم زحمتکش و طبقه کارگر نیاز به یک رهبری سوسیالیستی انقلابی که در میان مردم شناخته شده بوده و مورد اعتماد باشد، دارد که بتواند:

۱- طبقه کارگر و زحمتکشان کل کُردستان را به حول یک خط سیاسی انقلابی متحد

سازد

۲- دارای برنامه ای انقلابی برای مبارزه با امپریالیزم و عیادی داخلی باشد

۳- طبقه کارگر و زحمتکشان کل کُردستان را با سیاست های دقیق و عملی خود قدم

به قدم در مبارزات روزمره اشان رهبری کرده و به آن ها در صحنه عمل اعتماد به نفس بخشد.

۴- با رهبری همگون خود در داخل ایران، عراق، ترکیه و سوریه اتحاد عمل برای

برانداختن این رژیم های بورژوا و عمال امپریالیزم کرده و نطفه های یک انقلاب سوسیالیستی سراسری را در منطقه بریزد.

۵- در طول این روند در هر منطقه ای (به جز کُردستان) که اول جو انقلابی ایجاد

گردیده، از آن حمایت کرده و در به ثمر رساندن آن انقلاب کمک کند.

۶- اگر اول در یک بخش مرکزی (مثلاً ایران) انقلاب شد و دولت کارگری روی کار

آمد، از دولت کارگری حمایت کند و چنان چه برای مردم کُردستان (به خصوص

کُردستان ایران در این مقطع) این بحث مطرح شده باشد که در چنین مقطعی نیازی به

جدایی نیست. رهبری انقلابی کُردستان می تواند خواهان حق تعیین سرنوشت برای

کُردستان گردد.

حق تعیین سرنوشت و سایر حمایت های انقلابی دولت انقلابی در تأمین حقوق مردم کُردستان خود، زمینه جدایی طلبی را از بین خواهد برد. وقتی مردم کُردستان در عمل شاهد این باشند که دولت کارگری تنها در پی کسب سلطه ملی بر آن ها نیست که خود در پی کمک به ایجاد استقلال اقتصادی و رفاه عمومی و آزادی و برابری مردم کُرد است و به رهایی توده های ستمدیده از یوغ اسارت سرمایه داران بزرگ داخلی و امپریالیسم، کمک می کند دیگر دلیلی ندارد که نگران حق استقلال و تمامیت ملی و ارزی خود باشند.

چنانچه یک چنین رابطه ای ایجاد نشده و یک چنین اعتمادی نباشد، مطالبه استقلال ملی و جدایی به وسیله مردم کُرد می باید محترم شناخته شده و در دستور کار و برنامه انقلابی دولت کارگری قرار گیرد. و نیز چنان چه اول در کُردستان انقلاب سوسیالیستی رخ دهد، رهبری انقلاب می باید:

۱- توانسته باشد تمام کُردها را پیش از انقلاب متحد کرده

۲- از متحدین مرکزی خود کمک گرفته

۳- بر علیه دولت های مرکزی، خواهان استقلال ملی گردد.

البته این حالت در شرایط کنونی از مرحله عمل بسیار به دور است، زیرا بدون وجود سازماندهی سوسیالیستی قوی سراسری در هر یک از این کشورها، برای دولت های مربوطه سرکوب جنبش انقلابی مردم کُرد بسیار آسان خواهد بود. به این دلیل این حرکت زمانی برای مردم کُرد موفقیت آمیز خواهد بود که جنبش با جریانات سوسیالیستی انقلابی داخل این کشورها در تماس نزدیک بوده و به وسیله آن ها بتواند، از پشتیبانی سراسری توده این کشورها برخوردار گردد.

زنده باد انقلاب سوسیالیستی زحمتکشان کُردستان

زنده باد انقلاب سوسیالیستی زحمتکشان ایران، عراق، ترکیه و سوریه